**جلسه 30 اصول استاد گنجی**

**4/8/1401**

**تتمه بحث تفصیل میان مطلقات**

بحث در باب مطلق و مقید در الزامیات تمام شد. فقط به بعضی از تفصیلاتی که داده شده است گفتیم اشاره کنیم. تفصیل بین مقام تعلیم و افتا بود. تفصیل قبل وقت العمل و بعد وقت العمل بود که گفتیم انشاءالله در تعارض الادله بحث خواهیم کرد. دو تفصیل مختصر دیگری هم هست که آنجا بحث نشده است، ولی در کلمات فقها آمده است. در فقه مطرح است ولی در اصول مطرح نشده است.

**تفصیل میان مطلقات با مقیدات کثیره یا قلیله و غیر آنها**

یک تفصیل این است که اگر مطلقی داشتیم که مقیدات کثیره‌ای داشت. یک خطاب مطلق بیشتر نداریم ولی خصوصیات زیادی را در خطابات ذکر کرده‌اند. مانند "اقیموالصلاة" اگر بگوییم اطلاق دارد، جامع نماز را امر کرده است، ولی مقدات عدیده‌ای دارد، لاصلاة الا بطهور، لاصلاة الا برکوع، لاصلاة الا بسجود. همچنین بقیه مقیداتی که در روایات آمده است. آیا اینجا هم جای حمل مطلق بر مقید است؟ اینجا هم آن قاعده‌ای که داشتیم، که اگر مطلقی بود (صرف الوجود) و مقیدی فیحمل المطلق علی المقید، اینجا جریان دارد یا نه. این در کلمات فقها احیاناً آورده شده است و به آن اشاره کردند.

تفصیل دوم: عکس آن مطلب؛ مطلقات کثیره‌ای داریم. موارد عدیده‌ای به نحو مطلق حکم را فرموده، در یک مورد یک مخصص و یک مقیدی آمده است. آیا عرفیت دارد به خاطر یک مقید از ظهور همه آن مطلقات دست برداریم و حمل کنیم همه آن مطلقات را بر همین یک مقید. آیا قاعده ما اینجا می‌آید یا نه اینجا هم گیر دارد؟

در آن فرض اول اختلاف (بین العلما) را پیدا نکردیم. فی الجمله هست و بحث در آن مطرح است. ولی در این فرض دوم اصلاً بحث مطرح شده است. یک عده مانند حاج آقا رضا فرمودند محل حمل مطلق بر مقید نیست، و یک جاهایی مثل مرحوم آقای خویی فرموده حمل مطلق بر مقید همه‌جایی است، ولو مطلقات کثیره باشند و مقید واحد باشد، فرقی ندارد. اگر قرینه است، قرینه بر همه است.

و لکن در ذهن ما این است که در هر دو مورد یا حمل مطلق بر مقید در عرف نیست یا لااقل واضح نیست، روشن نیست. زیرا اساس حمل مطلق بر مقید کثرت تقیید است. این امر شایعی است در حق بزرگان که مطلقی را بگویند، بعد تفسیرش بکنند و تضییقش بکنند و قرینه را بعدها بیاورند. کسی هم حق حرف زدن ندارد که چرا همینجا نگفتی. خب صلاح نمی‌دانسته. این امر متعارفی است در حق بزرگان که عرف بین مطلق و مقید جمع می‌کنند. نکته‌اش هم همین غلبه و شیوع است.

عرض کردیم بارها این درباره بزرگان است. کسانی که هر روز یک حرفی می‌زنند عرف اینها را حمل بر نسخ و پشیمانی می‌کند. نه اینها را کار نداریم. آنها که روی حکمت و میزان صحبت می‌کنند، پشیمانی در حقشان یا بعید است یا اصلاً معنا ندارد، مانند معصومین علیهم السلام. درباره اینها عرف کلماتشان را جمع می‌کند. ناقص صحبت کردن در آنها امر متعارفی است، اینکه بیان را بعداً بیاورد نیز متعارف است. نسبت به مراد جدی امر متعارفی است. خب باید ببینیم این ملاک در این دو صورت هم هست یا نه.

**مطلقات قلیل و مقیدات کثیر**

ما در ذهنمان این است که آن ملاک حمل مطلق بر مقید که آخوند می‌گفت شیوع حمل و ندرت غیر حمل، آن در اینجاها نیست. ما در ذهنمان این است که اگر متکلم حکیمی بیانی را بیاورد که به ظاهر مطلق است، بعد قیود زیادی را برای ما ذکر بکند، مضیقات زیادی را بیاورد، اینها را حمل بکنیم یا نکنیم ثمره ندارد، طلب فنی است. فن چه می‌گوید. در ذهن ما این است که در اینجور موارد می‌گویند بعید است که می‌خواسته مطلق را برای ما بیان کند.

بیشتر آن حرف شیخ انصاری اینجا بروز پیدا می‌کند، اگر قیودات زیادی آمد معلوم می‌شود آن وقت در مقام بیان نبود. بیان بکند به نحو کلی، بعد این همه تقییدات. که گاه اگر حمل بر فرد نادر شود، اصلاً تقیید مستهجن است. حالا به آن حد نرسیده است. بعید است که می‌خواسته ضابطه‌ای را برای ما بیان کند، ضابطه‌ای که اینقدر مضیقات دارد، مقیدات دارد، اینها بعید است. این در عرف شایع نیست. لذا در اینجاها بیشتر به ذهن می‌رسد که از قیودات کثیره‌ای که آمده است خصوصیات زیادی را که بیان می‌کند، مردم می‌گویند معلوم می‌شود آن وقتی که می‌گفت «اقیموالصلاة» می‌خواست اصل حکم را بگوید، نمی‌خواست جامع را به عنوان قاعده بگوید. جامع را بخواهی بگویی باید دوباره بگویی همه این خصوصیات مراد من است. این استبعاد دارد عرفاً.

لذا در این موارد نمی‌توانیم بگوییم اصل این است که در مقام بیان است. اصل اصلی عقلایی بود و باید ببینیم عقلا و ابنامحاوره اینجا باز هم اصل جاری می‌کنند که اصل این است که در مقام در بیان بوده. ضابطه کلی فرموده حالا یک مورد قید را نگفته، دو مورد قید را نگفته، و بگوییم چرا؟ آنجا هم چرا دارد ولی میگوید خب مصلحت نبود. ولی این همه قیود مصلحت، تأخیر بوده است، اینها عرفی نیست. لذا در اینجا می‌گوییم از اول اطلاقی منعقد نشده است.ثمره اش این است که در مازاد از آن قیودات کثیره نمی‌توانیم به اطلاقی تمسک کنیم.

**در پاسخ به سؤال:** همین می‌خواهیم ببینیم اطلاقی هست یا نیست اینجا.

**در پاسخ به سؤال:** خب آن قائلین می‌گویند اینجا هم اطلاق است و حمل بر مقید می‌شود، مانند همه موارد. ما می‌گوییم اصلاً اینجا اطلاقی منعقد نمی‌شود. قیودات کثیره مانع می‌شود که اصالت البیان را جاری کنیم، و بگوییم اطلاق منعقد شده و آن وقت بتوانیم به این اطلاق تمسک کنیم در جایی که قیودات نیست. اینجا ثمره دارد.

**در پاسخ به سؤال:**اینجور می‌گوید یا می‌گوید نه وقتی گفت اقیمو الصلاة اصل تشریع را خواست بیان بکند. اینجور می‌گوید یا می‌گوید وقتی قیودات زیادی آورده معلوم میشود می‌خواسته اصل تشریع را بیان کند. یعنی اصلاً مطلقی در کار نیست.

**مطلقات کثیر و مقیدات قلیل**

خب این یک فرض است که در بعضی کلمات آمده ولی زیاد نیست. آن دومی زیاد است که ما مطلقات کثیره‌ای داریم و یک مقید داریم. آنجا دیگر منطبق بر محل بحث است. مطلقات عدیده‌ای داریم که یک مقید آمده است. چندین بار از امام صادق و امام باقر علیهم السلام مطلقاتی صادر شده است، یا از پیغمبر اکرم مطلقی صادر شده است، بعد یک مقید مثلاً از امام صادق علیه السلام هم پیدا کردیم. آیا می‌توانیم بگوییم اینجا مراد از همه این مطلقات مقید است یا اینجا آن طرف دوران می‌چربد که این مقید افضل الافراد است.

اساس حمل مطلق بر مقید دوران بین این بود که آن (مطلق) را تقیید بزنیم یا این (مقید) را حمل بر افضل الافراد بکنیم. می‌گفتیم تقیید شایع است. عرفیش تقیید است. مرحوم آخوند می‌گفت حمل آن امر بر افضل الافراد با تعیینیتش سازگاری ندارد. آیا در جایی که مطلقات زیاد است، مردم باز چنین می‌کنند؟ بعید است. این همه مطلقات گفته باشد و مرادش مقید باشد، مقیدی که فقط با یک جمله ذکر کرده است.

اصلاً فرض کردیم در جایی که شرایط حمل را دارد و تنافی است. در این مواردی که مطلقات عدیده است آیا مردم مطلقات را حمل می‌کنند بر مقید یا مقید را حمل بر استحباب می‌کنند، بعید است مرادش از مطلق مقید باشد ولی این همه مطلق صحبت کرده باشد. این کثرت مطلق صحبت کردن، حمل آن را بر مقید بعید می‌کند. این ندرت، اینکه چندین بار بگوید مطلقا چنین است، مطلقا چنین است، و بعد یک بار (مقید) را بگوید این نادر است.

عیبی ندارد یک بار بگوید، یعنی مطلقی را بگوید از روی مصلحت بعد قیدش را بیان بکند، چون مصلحت است. ولی این همه تکرار کردی مطلق را و هی گفته‌ای اکرم العالم، اکرم العالم چندین جلسه، حالا یکجایش می‌گویی اکرم العالم العادل، بگوییم مراد از همه آن مطلقات همان عالم عادل است؟ اینها عرفی نیست.

لذا فرمایش حاج آقا رضا که می‌فرماید مقیِد واحد صلاحیت تقیید اطلاقات کثیره را ندارد، این عرفی‌تر است تا فرمایش آقای خویی که می‌گوید قاعده است، حمل مطلق بر مقید قاعده است. ما می‌گوییم درست است که قاعده است ولی حدود قاعده تا کجا است؟ حتی اگر مطلقات کثیره باشد و قید واحد باشد، باز عرفیت دارد؟ این همه از مطلق صحبت می‌کنی بعد یک قیدی می‌آوری و میخواهی بگویی در تمام مواردی که من صحبت کردم مرادم مقید بود. خب اگر مرادت مقید بود یک بار صحبت می‌کردی یا دو بار. نه اینکه این همه مطلق را بیاوری و بعد یک بار بگویی اکرم العالم العادل و مقصودم از تمام آن خطابات عالم عادل است. اینها عرفی نیست.

اصلاً متنافیین هستند الان. حتی در متخالفینش هم همین جور است. اگر مطلقاتی را بیان می‌کند «اکرم العالم» و کراراً گفت اکرم العالم و بعد گفت لاتکرم العالم الفاسق. می‌گوییم اینکه گفته لاتکرم العالم الفاسق می‌خواهد بگوید این کراهت دارد.

**در پاسخ به سؤال:** حالا ببینید اینها نکاتی است که گاه گاهی اِبا دارد. ما این را فی حد نفسه صحبت می‌کنیم. یک وقت می‌گوید من از فاسق بیزارم، یا طوری صحبت می‌کند که غیر از تقیید راهی نداریم. آنها قرائن است. نه، (بحث ما) فی حد نفسه است. مثلاً پانزده‌ تا مطلق داریم و یک مقید.

متخالف هم باشد آن هم همینطور است. مرحوم حاج آقا رضا در خصوص متفقین نمی‌گویند. مطلقا اذا کثرت المطلقات و قل المقید فحمل المطلق علی المقید فیه اشکال.

**در پاسخ به سؤال:** اگر یادتان باشد، آخود این اظهریت را با کثرت شیوع درست می‌کرد. این است که فرقی نمی‌کند. نه قرینیت است در اینجا و نه اظهریت است. همان کثرت و تکرار به مطلق ظهور قوی‌تر می‌دهد، آن وقت مقید ظهورش اظهر نیست.

**در پاسخ به سؤال:** می‌گویم فرقی نمی‌کند، اظهریت را به آن تقریب می‌گوییم و قرینیت را به آن تقریب که عرف اینجا دیگر چون مطلقات کثیره شدند مقید را قرینه بر مراد از مطلق نمی‌گیرد، بلکه می‌گوید چون آن تکرار کرد، مطلق قرینه بر مقید است. این تکرار مهم است. در ذهن ما نه اینکه پرواضح باشد ولی واضح است فرمایش مرحوم همدانی.

**در پاسخ به سؤال:** بنا شد همه امام‌ها یک امام باشد، نفس واحده باشند.

خب بگذریم این دو تفصیلی بود که در فقه محل ابتلا است، اما در اصول بحث نکردند و جای بحث دارد.

**مطلق و مقیدی که احدهما بدلی و الآخر شمولی است**

و اما آخرین بحث، کلمه اخیره‌‌ای که بحث کردیم که مطلق بدلی حمل می‌شود، مطلق شمولی حمل نمی‌شود آنجا جایی بود که هر دو بدلی و هر دو شمولی هستند. بقی الکلام، گرچه معلوم نیست در خطابات ما مصداق داشته باشد حالا برای تکمیل بحث (عرض می‌کنیم)، که اگر یکی بدلی بود و یکی شمولی آنجا چه باید کرد.

**مطلق شمولی و مقید بدلی**

در جایی که مطلق شمولی است، مقید بدلی است خب آنجا که جای حمل مطلق بر مقید نیست، تعارض است آنجا. اگر میگوید اکرم العالم، اکرم العام می‌گوید هر عالمی را اکرام کن. بعد می‌گوید اکرم العالم العادل صرف الوجود را از تو می‌خواهم. صرف الوجود عالم عادل را می‌خواهم، با همه عالم‌ها را می‌خواهم جمع نمی‌شود. همه عالم‌ها را میخواهم اکرام بکنی، صرف الوجود عالم عادل را می‌خواهم اکرام بکنی. نه در عالم عادل هم صرف الوجود نمی‌خواهی، مطلق می‌گوید در آنجا هم همه وجودات را می‌خواهم. اگر شمولی شد، اطلاق شمولی است، می‌گوید همه عالم‌ها را اکرام کن، معنا ندارد که بعد بگوید صرف الوجود عالم عادل را میگویم اکرام کن.

**در پاسخ سؤال:** نه تخصیص اکثر، دو تا مطلوبِ متنافی هستند. هم همه را می‌خواهد و هم صرف الوجود و یک حصه‌ای رامی‌خواهد. با هم تنافی دارند.

**در پاسخ سؤال:** همه را می‌خواهد، صرف الوجود را می‌خواهد. همه را می‌خواهد یعنی تک تک آنها را می‌خواهم، صرف الوجود یعنی اول وجود را فقط می‌خواهم. معنا ندارد. این را فکر بکنید مطلق شمولی باشد، مقید بدلی باشد معنا ندارد.

**مطلق بدلی و مقید شمولی**

و اما عکسش چرا. مطلق بدلی است، می‌گوید اکرم عالماً، عالمی را اکرام کن. بدلی است. در مقید میگوید هر عالم عادلی را اکرام کن. این معنا دارد و حمل مطلق بر مقید هم نمی‌شود و به هر دو اخذ می‌کنیم. اکرم عادلاً و اکرم ایّ عالم عادل. آن بیان مرحوم نائینی که می‌فرمود مطلق و مقید تنافی پیدا می‌کنند آن بیان اینجا نمی‌آید. مرحوم نائینی می‌گفت نمی‌شود قید دخیل در صرف الوجود باشد و نباشد. مطلق می‌گوید قید دخیل در صرف الوجود نیست. مقید هم آنجا صرف الوجود بود و می‌گفت قید دخیل است. نفی و اثبات بر یک چیز وارد شده است. دخیل هست، دخیل نیست. جزء موضوع هست، جزء موضوع نیست. دخیل در ملاک هست، دخیل در ملاک نیست. خب تنافی است و نمی‌شود.

آن بیان در اینجا نمی‌آید، اینجا تنافی نیست. صرف الوجود عالم را می‌خواهم، همه افراد عالم عادل را می‌خواهم. در صرف الوجود عادل دخالت ندارد، ولی در تمام وجودات عادل دخالت دارد. نفی و اثبات بر یکجا وارد نشده است. اگر یک مطلقی داشتیم بدلی، و یک مقیدی داشتیم شمولی، آیا اینها با هم تنافی دارند، و جای حمل مطلق بر مقید هست یا نه؟ نائینی می‌گوید نه اینها با هم تنافی ندارند.

مرحوم آقای خویی می‌گوید اینها با هم تنافی دارند. بیان مرحوم آقای خویی در اینجا می‌آید. ولو نفرموده آن بیان را ولی در اینجا می‌آید. مرحوم خویی فرمود نمیشود هم واجب کند اکرام صرف الوجود را و هم واجب کند اکرام صرف الوجود مقید را. هر دو نمی‌شود. چرا؟ فرمود وقتی ما باید آن مقید را بیاوریم، و صرف الوجود هم با آن مقید حاصل می‌شود، امر به صرف الوجود لغو است. خب نفس آن بیان در اینجا هم می‌آِید. اگر بناست یک مقیدی داشته باشیم، آن مقید را باید بیاوریم. حتی از باید بیاوریم بالاتر، باید در ضمن تمام افرادش بیاوریم. باید تمام عالم‌های عادل را اکرام کنم. اگر باید تمام عالم‌های عادل را اکرام کنم و صرف الوجود هم با یکی از اینها تحقق پیدا بکند، پس امر به صرف الوجود لغو می‌شود. آن لغویتی که در آقای خویی در جایی که هر دو صرف الوجود بود بیان می‌کرد، عین آن لغویت اینجا هم می‌آید. اینجا اگر بدتر نباشد، مثل آن هست دیگر.

لذا ایشان نفرموده ولی اگر روی مبنای ایشان حساب کنیم، اگر مطلقی داشته باشیم بدلی و مقیدی شمولی، ایشان می‌فرماید اینها متنافیان هستند. تنافی که شد، نوبت می‌رسد به حمل مطلق بر مقید یا حمل مقید بر افضل الافراد، همان داستان دوباره می‌آید. خب اگر تنافی پیدا شد چه باید کرد. نمی‌شود هم صرف الوجود مطلق واجب باشد و هم جمیع وجودات مقید واجب باشد. اینها با هم تنافی دارند. چه کار باید بکنیم در اینجا؟ اینجا جای حمل مطلق بر مقید نیست. صرف الوجود را از ما می‌خواهد قابل تقیید به جمیع وجودات نیست. بگوییم گفته است اکرم عالماً منظورش عالم عادل است هر جا باشد. بابا آنجا که می‌گفتیم مقصودش عالم عادل است، همان صرف الوجود را حفظ می‌کردیم. نمی‌شود گفت اکرم عالماً یعنی صرف الوجود عالم هر کجا باشد، حملش کنیم بر مقید. معنا ندارد صرف الوجود را از ما می‌خواهد. صرف الوجود هر جا باشد اینکه تناقض است.

لذا عکسش اینجا صحیح است. اگر دو خطاب داشتیم یک اکرم عالما به نحو صرف الوجود و یک خطاب دیگری داشتیم اکرم العالم العادل به نحو تمام الوجودات. می‌گوییم اکرم عالماً (فهم عرفی هم این را می‌گوید یا نه؟) صرف الوجودش واجب است، و اینکه گفته تمام عادل‌ها را بیاور این مستحب است. اینطور است یا نه؟ اگر مولایی بگوید اصلش را باید بیاوری (صرف الوجود) و یک جا هم گفته همه عالم‌های عادل را اکرام کن. یکجا گفته صرف الوجود و یک جا گفته همه عالم‌های عادل. می‌گوییم اینکه گفته همه عالم‌های عادل را جدی نگیرید، یعنی خوب است. حمل بر استحباب می‌کنیم در همه مصادیق. روی اینها فکر کنید. چون اینها در کتاب‌ها نیست، باید مقداری تأمل کنید.

اگر مطلقی داشتیم بدلی، مقیدی داشتیم شمولی، روی مبنای آقای خویی محال است به ظاهر آن دو اخذ کنیم، باید تصرف کنیم. آن تصرف چگونه است، آیا حمل مطلق بر مقید یا حمل مقید بر استحباب است، عرفی‌اش حمل مقید است بر استحباب. (افضل الافراد خصوصیت ندارد و صرف لفظ است)

ما هم همینطور می‌گوییم. ما هم درست است که گفتیم دو امر تعیینی، یکی به مطلق و یکی به مقید، ولی ما هم گفتیم عرفی نیست که به صرف الوجود امر الزامی بکند، و به همه وجودات یک امر الزامی دیگر بکند. این عرفی نیست. و چون عرفی نیست ما هم همین حرفها را می‌زنیم، و اصلاً کاری به این سیاقت‌ها نداریم. الان اگر دو تا امر به شما رسیده که یکی صرف الوجود را می‌گوید، و یکی مقید جمیع الوجودات را می‌گوید، چه کار می‌کنیم در اینجا؟

**در پاسخ سؤال:** بنا شد که «همه» عرفی باشد. فرض اطلاق شمولی ممکن است. در صغری اشکال نکنید. همینطور هم هست. وقتی می‌گوید اکرم العلماء مگر عموم نگفته. شما پس قدرت نداری. میگوید عموم عرفی. همه‌ای که مقدور است.

**در پاسخ سؤال:** کم لطفی نکنید. یعنی مولا نمی‌تواند امر به وجوب بکند و بگوید همه علما را اکرام کن؟ میشود گفت نمی‌تواند؟ همه علما را اکرام کن دیگر.

**در پاسخ سؤال:** نه می‌گویم از اول انصراف دارد. همه علما نه همه علمایی که زیر گنبد کبود هستند. یعنی همه علمایی که مبتلا به شما هستند. این گفتنی نیست که نمی‌تواند همه علما را اکرام کند.

بنابراین آنها سیاقت هستند، با ذهن عرفی‌تان دقت کنید. یک مطلقی از مولا به ما رسیده است صرف الوجود. و یک مقیدی رسیده است جمیع الوجودات. آیا هر دو را اخذ می‌کنید؟ می‌گویید صرف الوجود مطلق واجب است، و جمیع الوجودات مقید هم واجب است. این عرفی است؟ یا نه صرف الوجود واجب است و جمیع الوجودات افضل است. همین طور هم هست. یکی ملاک دارد و همان هم کافی است، ولی اگر همه را انجام دادی بهتر. مثلاً واجب است یک فقیر را صدقه بدهی، اگر همه را هم صدقه دادی چه بهتر. اینطور صحبت می‌کنند دیگر. مردم همینطور صحبت می‌کنند، به صرف الوجود امر الزامی می‌کنند و به همه چون سخت است امر ندبی می‌کنند.

غسل جمعه را انجام بده، تأکید می‌کند. بعد می‌گوید همه اغسال مستحبی را هم انجام بده. مردم همینطور هستند این تأکیدشان را یا الزامشان را به فرد می‌آورند و کمال و فضیلت را برای عموم می‌برند. ابنامحاوره همینطور صحبت می‌کنند. باید مهمانی بدهی، چه بهتر که همه قوم و خویش‌ها را دعوت کنی. شمولی را می‌برند در سلک مستحبات، و بدلی را می‌برند در سلک واجبات.

اینها منبهات است که اگر مطلقی شنیدیم، و مقیدی شنیدیم شمولی، مقید را حمل بر استحباب می‌کنیم، زیرا هذا هو الشایع بین الناس. شایع میان مردم همین است که به صرف الوجود امر الزامی می‌کنند و به جمیع الوجودات امر غیر الزامی می‌کنند. شایع این است.

**در پاسخ سؤال:** واجب ساقط شد، بقیه مستحب می‌شود. ما افضل نگفتیم که، گفتیم انحلالی هستند. افضل به معنای مستحب است، افضل است اینها را بیاوری چون اینها همه ملاک استحبابی دارند، نه افضل آن. آن که یک فرد بیشتر نداشت. اولین فرد عالم عادل را که آوردی واجب ساقط می‌شود. اما امر استحبابی نسبت به بقیه عادل‌ها هنوز باقی است، زیرا آن شمولی است. آن مقید را حمل بر استحباب می‌کنیم، اینجا عکس است. هر عالم عادلی مستحب است. بما هو عادل مستحب است.

**در پاسخ سؤال:** دو تا مطلوب داریم، یک صرف الوجود داریم واجب است، یک جمیع الوجود داریم که مستحب است.

**در پاسخ سؤال:** اصلاً چرا بیراهه برویم؟ می‌گوییم اگر دو خطاب به این شکل داشتیم باید چه کار کنیم؟ اینها الفاظ هستند. می‌گوییم به هر دو اخذ می‌کنیم به این معنا که به وجوب آن مطلق اخذ می‌کنیم و می‌گوییم صرف الوجود واجب است. آن مقید را حمل بر استحباب می‌کنیم و می‌گوییم جمیع وجودات این مقید مستحب است. می‌گوییم فهم عرفی در این قسم این است. حال شما اگر ادعا دارید که عرف یک کار دیگری می‌کند بیان کنید.

**در پاسخ سؤال:** تحلیل ندارد که.

**در پاسخ سؤال:** بله واجب است، مستحب را هم انجام داده است. مانند نماز واجب در مسجد که می‌خوانید.

**مطلق و مقید در مستحبات**

هذا تمام الکلام در بحث مطلق و مقید در الزامیات. بعدش مرحوم آخوند. نه اینکه بعدش، در اثنای بحثش که حمل کرد مطلق را بر مقید، به این اشکال برخورد کرد که اگر قانون این است که حمل بکنیم مطلق را بر مقید چرا پس در مستحبات حمل نمی‌کنیم؟ این را به عنوان اشکال مطرح کرد. ولی ما به عنوان بحث مستقل مطرح می‌کنیم. اگر مطلقی داشتیم مستحب و مقیدی داشتیم مستحب چه بایدکرد.

در فقه مشرب و مسلک و طریق این است که در مستحبات و مکروهات حمل مطلق بر مقید نمی‌کنند. دو تا روایت است. یک روایت می‌گوید زیر آسمان مستحب است چنین دعایی را بخوانی، یک روایت دیگر می‌گوید این دعا مستحب است. می‌گوییم هر دو مستحب است و آن (زیر آسمان) افضل است. الی ماشاء الله در مستحبات زیاد است. مفاتیح الجنان را مطالعه کنید می‌بینید که گاه یک خصوصیاتی را بیان می‌کند. یک روایت را از اقبال نقل می‌کند که یک خصوصیت را بیان کرده است. خب غالب مستحبات همراه خصوصیات و لاخصوصیات هستند. غالب مستحبات را می‌بینید یک قیدی بهش زده‌اند که شب جمعه باشد مثلاً، یا با طهارت باشد مثلاً. در قرائت قرآن آمده فاقرؤوا ما تیسر من القرآن، مطلقی داریم. ولی در روایت آمده است که مع الطهارت باشد، رو به قبله باشد، صبح باشد، بین الطلوعین باشد. مطلقات الی ما شاء الله و مقیدات نیز الی ما شاء الله. دأب و روش همین است که هر قیدی که اضافه می‌شود، گفته می‌شود افضل این است مثلاً با طهارت باشد. حمل بر افضلیت می‌کنند.

آخوند اشکال کرده است که اگر قانون می‌گوید حمل مطلق بر مقید چرا در مستحبات حمل نمی‌کنیم؟ جواب دادند این قانون که می‌گوییم آیه و روایت که نیست. یک چیزی است که ما کشف کردیم و از اول ضیق بوده است.